

مصاحبه با خانم زینب رضایی

مصاحبه کننده: فاطمه فرامرز

سوال: خوش آمدید خانم رضایی! خوش آمدید!

جواب: تشکر، مام خوش شدم. تشکر از دعوت شما که مره دعوت کردید امروز دمصاحبه. مه زینب رضایی استوم، در ۱۹۶۲ تولد شدیم، دیگه که د بامیان د دنیا امدیم، د افغانستان. هزاره استوم. و ما چهار بچه و یک دختر دروم که کل شان ازدواج کده. خودمم تحصیله مه د کشور ایران شده، مه midwife استوم.

سوال: چه وقت د ایران مهاجر شدین؟

جواب: ما... ای قصه ایطور استه که ما زمانی که د بامیان بودیم، تقریباً مه ۹ ساله بودوم که مادر خو از دست دادوم و مادر مم با یک حادثه‌ای بسیار غم انگیز از دست دادیم که کوچی‌ها هجوم آوردند د منطقه‌ی ما د او زمانی که مه خرد بودوم. کدام کسی شایعه کد که برادر کلان مه کشته شده، باز مادر مه د مو حالتی که زوجه بود، بیرون رفتد دنبال ازو، د دریا افتاد و پس که آوردند، تقریباً یک و نیم سال بیمار بود و فوت کد. اینی یک حادثه‌ای بد رخ داد. باد ازو ما مهاجر شدیم رفتیم یک مدتی کابل، از کابل به خاطری امی مشکلات کوچیا و از اونجی مهاجرت کدیم طرف هرات، از هرات طرف ایران. ما مدتی ره د ایران زندگی کدیم، پس سال ۱۹۷۳ بود نه... ۱۹۹۳ ما پس افغانستان رفتیم، زمانی بود که فکر کنوم نجیب روی کار بود. باد ازو طالبا، طالبای اول که آمد، دوباره ما پس گریختیم رفتیم ایران. باز دوباره د سال ۲۰۰۱ ما پس افغانستان رفتیم. د بامیان رفتیم.

سوال: از نموفاموم دوران کودکی شمو چقه یاد شمو مانده از سنت‌های که معمول بود، داستان‌هایی که میشنویدین؟

جواب: بله، دوران کودکی ما خب اموطور که شمو میدنن، کسایی که در افغانستان زندگی میکند، مخصوصاً مردم هزاره در مناطق مرکزی یا دهات، ما همچین کودکی‌های شادی نداشتیم که حالی تعریف کنیم که بسیار کودکیای شاد داشتیم و خانوادگی پرجمعیت، خانوادگی البته بازم خانوادگی ما خوب بود. ولی خب جو جامعه و جو منطقه خانوادگی سنتی به بار میاره. مه یک دانه دختر بودوم و شش برادر داروم شکر خدا و تمام کودکی ما د مشقت بود. یعنی اموطو که گفتوم، مادرم د ۹ سالگی ما از دست دادم، باد ازو د خانگی ما زن نبود که دیگراره سرپرستی کنه. حتا سه برادر از مه خرد مانده بود، مه ۹ ساله او نارو سرپرستی موکدوم، مه همراهی ازنا تا و بالا میشدوم، غذا پخته موکدم، کالای شانه موشتوم. اینی سنت‌های مردم ایقسم بود که امو زمان هم مه یادمه میه که دخترا اگر... دخترا که اصلاً د مکتب نمورافت. و فقط بچیکچا مورافت. بچاره هم مردم پیسه داده می خرید که نروه، به خاطری که کار کنه د ایشان. ایطو نبود که بوگه البت نروه باسواد نشه، موگفتند نروه، کار کنه. بری خانواده چوپانی کنه، دهقانی کنه، پشت علف بوره، پشت هیزم بوره. ای چیزا بود. دیگه سنت‌های مردم یاد مه میه؛ سنت‌های مردم ایطو بود که ظلم و استبداد همو زمان هم د سر زنا زیاد بود. ایطور که مردما فکر میکند که خدمت موکنه د زنا که زنا ره نمیله بیرون یا دخترا را نمیله مکتب. موگفتند که ما کاری خوبی می کنیم که چه نکنن. اینی کودکیای ما به ای صورت بود. زیاد جالب نبود. ولی دوره‌ی نوجوانی هم همچنین.

سوال: سنت‌های که از مادر شمو مثلاً یا از مادر کلان به شمو - که گفتین با وجودی که ۹ ساله بودین، مجبور بودین سه تا برادر خرد تر ره هم سرپرستی کنین بعد از فوت مادرتان- سنت‌های که شمو ره وادار موکد که اینمی سرپرستی ره به عهده بگیرین، ای نقش زنانگی بود بیشتر؟ چه بود که شمو را وادار موکد؟

جواب: والا اموطو که گفتوم، اینمی زمان، امو زمانی که میایه، امو سنتای که د منطقه رواج بود، همگی فکر موکنن که اگر یک دختر د خانه داشته باشه، انمو دختر مسئول استه. حالا سنش چقدر است، ای مهم نیه که حرده یا کلانه. اینمی یک دختره، اینمی باید پخت و پز کنه، باید جارو پارو کنه، باید بشویه، سرپرستی کنه دیگه د خانه. و ای ایطو نبود که یک نفر بوگه که ای حتمنه ولی اونمو سنت‌ها خودش ساخته بود امی ره. سنت‌ها باعث شده بود که حتا خود مه نه ساله فکر موکدوم اینمی وظیفه مه یه که باید

انجام بدوم. دیگه زود بخیزوم، بچا ره جمع و جور کنوم، نان شی ره بدوم، ببروم ایسو، بشویوم. اینی حتا خودی ماها فکر موکدیم که ای دیگه کدام گپی نیه، ای یک وظیفه یه د ما که باید بکنیم. اینی چیز است.

سوال: وختی که د مورد قصه خانواده شمویه، بری شمو هیچ وخت پدر و مادر شمو قصه کدد که چه رقم با هم آشنا شدن؟ چه رقم ازدواج کردن؟ و بعد موشه ایره مقایسه کنین با آشنایی خود تان با همسر تان و ازدواج تان. ایکه چقه سنتی بود یا چقه انتخاب خودتان بود؟

جواب: یاد مه میه. پدر ما بعدها قصه موکد که موگفت اوله یک خانم داشته که او خانمیش کسی بوده که یک مقدار سرکش بوده و خانواده ره زیاد احترام نموده و باز ای پدر مه جدا موشه ازو خانم اول خو. جدا موشه و به هر حال امو رسم و رسومی که سابق بوده؛ به خانم خو موگیه د همه جایی گفته موشه که ای دست کجه، ای دزدی کده از خانه برده چیزی ره سودا کده. او زمانا رواج بود که زنا یک جو – گندمی ببره د سوداگر بدیه، توت و کشته و ای چیزا بگیره که بخوره دیگه. ای یک چیزی بسیار عادیه دیگه که امی کار شوه. پیسه خو نبوده. باد ازو اینا موگیه که نه، ای دزد استه، ایره باید ایلا کنی. او ره ایلا موکنه و ازونا جدا موشه. بعد همراهی مادر مه که آشنا موشه ایطو نبوده که اینا عاشق همدیگه شوه یا آشنا شوه. مادر مه یک خوار کلان داشته که پدر مه قد ازی قصه موکنه که ما مییم مثلاً تو ره خوش دروم. باز خاله مه موگیه که نه نه، ما از تو کلان استوم، ای اصلاً چه نیه، ما یک خوار دروم، او ره گپ می زنیم. او خوار شی ره که مادر مه باشه، او ره گپ می زنه، باز خواستگاری که موره، اونا اصلاً ای پدر از مه ره مادریم اید ندیده بوده. باز وا منه خو فیصله موکونه و ایره میدیه و پسان پسان مادر مه امیطو یاد مه کم کم میه که قصه موکد؛ مادر مه یک آدم بسیار قد بلند بود و پدرم قد کوتاه. موگفت که ما خو ندیده بودوم توره، اگر از نزدیک میدیدوم، شاید قبول نموکدوم، چون ریزه یی. ای آشنایی پدر- مادر مه بود که امو به صورت خیلی سنتی و خیلی چیز بود. ولی ما که پسانا چه کدیم، وختی ازدواج کدیم، مقایسه خو ایچ نموشه. ما موگفتیم که چند خواستگاری که داشتیم، پدرم موگفت ای خوبه، او خوبه، ما موگفتوم نی بابا، چه موکنی؟ گوسفند سودا موکنی که ای خوبه، او خوبه؟ ما هر وختی که لازم بشه، خودمه موگوم د تو که ما کی ره میخواییم.

- باز حتماً د ایران ازدواج کدین، موشه قصه کنین؟

- ما د ایران بودیم. ما سال سوم دانشگاه بودوم که، موی خواندوم، که خانواده شوهر مه خواستگار امدده، البته ما قد خانواده شوهر خو یک چیز داریم، یک خویشتاوندی پدر مه قد پدرش بچه خاله یه. گفتند که فلی امده، بچه خاله مه امده، تو ره خواستگاری کده. مه گفتوم نه ما تا زمانی که درسه ره خلص نکنوم، ایچ قصد ندروم. بعد ازو او زمان ما همسن بودیم. چون مه یک دختر بودوم که د خانه از نه سالگی مسئولیت گرفته بودوم، فکر موکدوم که کل بچیکچا ریزه یه. د پیشم از مه خیلی یک بچای نادان مالوم موشد. د پدر خو موگفتوم او بچه ره مه دیدوم، د کوچه چیشله بازی موکد. چطور ما او ره بوروم اعتماد کنوم. موگفت او زمان چیشله بازی موکد، یالی دیگه نموکنه. بعد خیلی سخت، یعنی قبول کدن خیلی. پدرم چند دقه گفت اینا ایله نموکنه، جواب بدیم. گفتوم تا که ما خودمه تصمیم نگیروم، مه نمیوم که کس بوگیه که تو چه کو، چه نکو. به خاطری ازی که ما باید بشناسوم. باد از آشنایی ما تقریباً چار سال طول کشید که ما جواب بدوم که عا، خوبه یا بده. پسان که فکر کدوم با خود، خو گفتوم سواد شوهر مه کمتره، د حد دیپلمه، ولی ما خود مه دانشگاه ره خلاص کده بودوم. بر مه ای مهم نبود البته، مهم ای بود که چطور یک زندگی ره خوب پیش ببریم. دیگه د مهاجرت بود، کار میکد، یک کم به حساب درس هم خوانده بود ولی کار موکد. باز آخر ایطو فامیدوم که نموشه دیگه، چون د ایران که بود، خیلی بین بچه‌های مهاجر، پسرا معتاد زیاد شده بود. باز با خود خو فکر کدوم که اقلأ سالم که هست. حالا اگه ایره رد کنوم، بعد از چار سال، شاید دیدوم خدا نکده به یک آدم ناسالم گرفتار نشوم. باز امو ترسا هم بود. ای شد که باز ما ازدواج کدیم، شکر خدا زندگی خیلی خوبی داشتیم. از ثمره ازدواج خو پنج اولاد دریم؛ چار بچه، یک دختر. بچای مو ام بچای موفق استن. زیاد ما مهاجرت کدیم، زیاد ایناره بیچاره ره هر طرف گرداندیم. بردیم افغانستان، بردیم ایران، بردیم افغانستان، بردیم ایران. باز در آخر سر اینجه. اینا تحصیلات عالی او قدر زیاد نکدند. مخصد خود دختر مه تحصیلات عالی خو خلاص کد د ایران. باد ازو اینجی آمد دوباره nursing خواندو حالی نرسه. ولی پسرا هرچار شی باز شرکتی جور کده، چه موکنه، کار construction انجام میدیه باز موفقه، خوبه شکر.

سوال: از زندگی مهاجرت چه چیزی ره دوست درین شریک کنین؟ خب طبعاً تو که د ایران مهاجر موشی، با ای که د کانادا مهاجر موشی، یک سری تفاوت است. اونجه مهاجره به عنوان مهمان می بینن و یک نفر اضافی که فرصت ها ره از چنگ شام می ربایه. خب مکتبه هم امونجه خواندین، باز دانشگاه ره. احتمالاً جویای کارم بودین تا ای که پس افغانستان برین. وضعیت چه رقم بود؟ به عنوان یک مهاجر چه رقم زندگی داشتین؟

جواب: خو ای مهاجرت ... گرچند مهاجرت کلش سخته. اینی در هر صورتیش. مخصوصاً که مثل مه در آخر، ای مهاجرتی که طرف کانادا کدوم، د سن جوانی نمادوم د کانادا. ما د سنی امادوم که دیگرا که آمدند اینجی، همه یک قسم depression گرفتند که اگه د ای سن مثلاً مهاجرت کنن. ولی خب ما ای قسم نشدوم. ولی خب مقایسه ای که قد مهاجرت د ایران کنیم، ما د سن ۱۰ سالگی- ۱۱ سالگی طرف ایران رفتوم، زمین تا آسمانه؛ به خاطری که ایران تو نه به عنوان یک مهاجر حساب موشی، مهاجر امیه که یک جای پذیرفته شوه، نه به عنوان یک مهمان خوب پذیرفته موشی، به عنوان یکی که به زور خو امونجی خودخو گرفته. چاره ی دیگه ندره. امونجی رفته و د دوران ما یک بعد از جنگای چیزی که حکومت ایران تبدیل شد و افغانستان هم جنگ شد، یک سری چیزا آمدند که یک مدارکای سازمان ملل میدد د مهاجرین، و امونا یک مقدار دست تحصیله باز کد که مدرم رفت تحصیل کرد. وای در کل مه اسوط فکر می کنوم که مهاجرت د مردم هزاره از افغانستان یک فرصت طلایی د هر جای شد. طلایی به ای خاطر که مردم هزاره تحصیل کد و در هر گوشه ی از دنیا، اگر پاکستان رفت، اگر از ایران رفت. خو کشورای غربی بیزو. د اینجا ضرر دیگه ای، چون هیچ چیز را از دست نداد. مردم هزاره اگر از افغانستان خارج شد، نه اونا مال داشت اونجی، نه قدرت سیاسی دشت. و اینا وختی که د ایران یا پاکستان مهاجر موشه، اونجا چون سخت کوش استیم ما مردم، و یک خوش بینی د تحصیل، هم دخترا هم بچا دارند مردم هزاره، و ای یک بزرگ ترین چیز شد که مردم با سواد شد. مه اگه خودخو مقایسه کنیم، ما خانواده ی آمدم که تنه پدر مه مهاجرت کد و ما چند اولاد، هفت تا اولاد بودیم؛ شش باچه، یک دختر. وختی که از افغانستان خارج شدیم، تقریباً ایچ کدام مو با سواد نبودیم. حتا امو برادر کلان مه. و کلگی ما که د ایران با سواد شدیم و آلی که ما فکر موکنیم، هفت خانواده تقریباً هر کدام مو پنج- شش اولاد دریم، اونا گسترش یافته، اینا از مو

برکتای که ما خواسته و ناخواسته مهاجر شدیم اونجا، یاد گرفتیم. اگر در افغانستان ما می شیشتم، ای اجازه ره نمی داد دیگر د مو که مام بتنیم با سواد شویم.

سوال: گفتین د ایران حکومت تبدیل شد و فرصت تحصیل مساعد شد. کدام حکومت تبدیل شد؟

جواب: زمانی که ما رفتیم، ایران شاهی بود.

- او وخت افغانا اجازه ی تحصیل نداشت؟

- او وختا نه. افغانا اجازه ی تحصیل نداشت. زمانی که جمهوریت شان آمد و ای تغییرات کی آمد که افغانستان جنگ شد. افغانستانه، روسا حمله کدن در افغانستان، جنگای چیزا شروع شد، مجاهدین شروع شد، باز ناآرامیا شروع شد بعد ازی جنگا. بعد اونو زمان بود که سازمان ملل اونجی یک دخالتی کرد که سازمان ملل گفت که ای افغانای که د ایران آمده، اینا پس رفته نمیتنه د افغانستان، به خاطر همی او نا ره یک قسم کارتا داد که اینا بیتن اینجه زندگی کنن که او ما اوره دریافت کدیم، رفتیم د مکتب. ما تقریباً د بزرگسالی رفتوم مکتب. و ای تغییرات آمد. وگرنه تغییراتی دیگه ای در روند اخلاق و نمیدنم قانون خود ایران نبود که بپذیره. هیچ کس فرض کنید ما تمام اولادای مه د ایران د دیا آمده، امونجی افغانی بود و افغانی. د تمام مدارکای شی نوشته بود که اینا د بامیان د دنیا آمده. در حالی که د ایران د دنیا آمده بودن. حتا د کارت سازمان ملل نوشته بود که د بامیان د دنیا آمده. اینی ای روند نبود که ما بتینیم بوگیم که ای چون اینجی د دنیا آمده، ازی کشور استه. ای قسم نبود. دیگه یا تغییرات. بعد مقایسه ای که شما بوگین اینجی ما وختی که اینجی امدوم، اینی ما از تمام حقوق برخورداروم. از کار، از آزادیای که ما بتینوم حرف بزنوم، به عنوان یک نه د کوچه و بازار به عنوان یک افغانی ناخن نشان کنه که د ایران بودیم. نه به عنوان یک هزاره و یک زن د افغانستان ما ره ناخن نشان کنه. ایطور گپ نبود. این چیز بود که تفاوت های زیادی بود. سختی که هرجای بود. ما د ایرانم سختی زیاد کشیدیم، د خود افغانستانم سختی زیاد کشیدیم، امو که قصه کدوم. اینجی هم شروع کدیم از کارگری. ولی خوشحال ازی استوم که اقلاً احترام موشیم. ای تفاوتای شیه.

سوال: گفتین که یک مرحله از ایران پیش ازی که طالبها دوره اول بیایه، برگشتین افغانستان. او دفعه د افغانستان کجا ماندین؟ چقه دیر ماندین؟ ازو دوره چه یاد شوم میه به عنوان یک انسان هزاره د افغانستان زندگی کدن چه رقم بود؟

جواب: ما امو زمانای که د ایران هم بودیم، با یک گروهی از خانما ما فعالیت حقوق زن بودیم. یکجای کار موکدیم د مشهد.

- همه خانمای افغان بودند؟

- بله! همه کل شان هزاره بود. ما د یک زیر یک چتر کار موکدیم. باز ماها تصمیم گرفته بودیم که اگر ما د افغانستان هم بوریم، فعالیتای اجتماعی خوده پیش ببریم. ما شخصاً خود مه وقتی که رفتوم، فکر کدوم که اکو دیگه افغانستان نجیب موگفت که بسیار خوب رییس جمهوره و دیگه یه؛ اینا ما وختی که رفتیم، از هرات پیش نرفتیم. چون مرز بود. ما د هرات ایستاد شدیم امونجی، یک زمینه خریدیم، زمینه می خواستیم جور کنیم که او زمان والی هرات اسماعیل خان بود. اسماعیل خان نمیشد که هزارهها زمین ره خانه جور کنه. می گفت که هر کسی که از هر جای آمده، انمو د جای خو بوره. شمایی که از بامیانین، از جاغوریین، هزاره بین، بورین د هزارستان. اینجی حق ندرین. یا ایکه تذکره اینجی ره بگیری و سربازی بدین، بجای شمو عسکری کنه. دیگه زمان زمان عسکری اید نبود. زمانی بود که ای چیزا تبدیل شده بود. ای ظلمی خود همو منطقه بود که یک والی خودسر بیینه بوکه که شمو پس بورین د جای خو. شبا مردم شو بال موکد دیوالای خو ره، صب عسکرای شی میماد خراب موکد. یکی ای بود. یکی دیگه ما خود مه فعالیتای اجتماعی خو ره که د منطقه شروع کده بودوم، تقریباً ماهشت ۸ ماه بیشتر نمادیم د هرات؛ د مو هشت ماه شروع کدون، طالبها گرفت. وختی که طالبها آمد هراته گرفت، دنبال همی آدما بود که بگیره. ما بازم طریق شبانه نفر پیدا کدیم که ما ره پس د ایران ببره. ما گریختیم رفتیم ایران. اینی اگه می گرفت، چند نفرای سرشناس ره که طالبها گرفته بود، او نا ره به بسیار بد رقم کشته بود.

سوال: باز که برگشتین، د ایران دوباره کار شمو چه بود تا چار- پنج سال آینده‌ی که اونجه بودین؟

جواب: که برگشتیم باز چون که ما تمام هدف مو چیزی ره از دست نداده بودیم؛ البته خانه داشتیم د ایران، خانه خو سودا کده بودیم و پله برده بودیم د هرات خرچ کده بودیم و از طرف که امدیم، دست خالی برگشتیم. و با یک خانه کرایه‌ی و نه فرش و نه ظرف، اموطو تیر کدیم. تنها هدف ما ای بود که پس اولادای مه تحصیل کنه و ای خیلی مشکل بود. خیلی مشکل بود، باز مکتب نمی‌گرفت، موگفت شمو کارتا خوده تسلیم کدین، رفتین، باطل شده. باز ما چون که خود مه یک مقدار شناخته شده بودم، از طریق احزاب‌هایی که د ایران از طرف مهاجرین کار موکد، احزاب‌ای افغانی، هزاره‌ها، ما ازو طریق رفتوم یک نامه گرفتوم که باید ما چون که از دست طالبا فرار کدیم، ما باید دوباره بچاییم مکتب بوره. مونه یک مدرکگی، یک برگه‌ای موقت داد که اولاد دوباره بوره مکتب. ما شروع کدیم بسیار به سختی. چند سالی که بچا مکتب رفت اونجی، باز دوباره فامیدیم که آمدن طالبا ره نابود کد و امریکا آمد و واره زد و کرزی آمد روی کار، ما پس رفتیم. امدفه رفتیم بامیان. بیخی بامیان رفتیم. باز اونه قصه‌های که ده سال مه تقریباً د بامیان بودوم. ده سالی بامیان بودوم. باز اونمو فعالیت‌ها بود. ما چون که midwife بودوم، رفتوم د شفاخانه‌ی بامیان که آغاخان، کریم آغاخان پیش موبرد، د اونجی استخدام شدوم، کار خوره شروع کدوم و د رعینی که کار موکدوم، فعالیت‌ای اجتماعی موکدوم، فعالیت‌ای حقوقی موکدوم، با زنا البته اینا همه رضاکارانه بود؛ و درعین زمان باز رییس شورای منطقه هم بودوم. اینی فعالیت زیاد موکدوم دیگه به خاطر زنای که بیچاره‌ها حق داشت او چیزا ره. د ای ده سال ایطور بوگوم که از تمام فعالیت‌ها که چه کدوم، د یک منطقه‌ای ره دولت [محلی] بامیان، والی بامیان یک منطقه‌ای خشک بی آبه د مهاجرینی که از داخل و خارج آمده بود، مهاجرین و بیجا شده نام شی بود، یک منطقه داده بود به نام دره اژدر که ما اونجی خانه جور کده بودیم، او نبود. زمانی که مه رییس شورا شدوم، ما ارتباط گرفتوم با خارجی‌ها، USAID، دیگه کسایی که به حساب دونرای که کار موکد د بامیان، ما از طریق NCA که موسسه‌ای خیلی بزرگی ناروی بود، ما او کشیدوم اونجی، سرکه جور کدیم، درخت کاری کدیم، و بری زنا ما پروژه‌ها می گرفتیم. دیگه خود مه یک organization خردی ره چه کدوم راجستر کدوم که بری زنا یک کارخانه‌ای خرد چپس پزی، چپس کچالو مه جور کدوم. ۲۰ تا زنی که سرپرست نداشت، شوهر نداشت، مه استخدام کده بودوم و می‌گفتوم که شمو کار کنین، مه بر شما چه می‌کنوم، سودا موکنوم. و اونا

سودا موکدوم در شی د مکتبا، و پیسه شی د ازونا میدادوم. زیاد دمی ۱۰ سال به اندازه‌ای کار کدوم که هیچ کس اگه اگر یک دولت بود، اموقس کار نموکد د مردم.

سوال: اگر چند که از دوران کودکی شمو تقریباً تیر شدیم، ولی اگر کوتاه پس بوریم، یک سوال پیشتر خلق شد که گفتین نامه از احزاب مهاجرین د مشهد، ایران گرفتین. احزاب منظور شمو احتمالاً گروه‌های فعالین مدنی و ایطو چیزی بوده، چون احزاب مهاجرین...؟

جواب: احزاب سیاسی بود که د ایران دفتر داشت. حزب وحدت دفتر دشت، حرکت دفتر دشت، مو بیشتر د مو چیزی که هر کسی که د چیز خود خو بود، مثلاً دیگه قوما احزاب دیگه‌ای داشت نه. احزابی سیاسی هرچه د دفتر د ایران زیاد بود. ما د مو حزب وحدت که دفتر دشت، د مو برویا دشتیم. رفتیم ازونا یک نامه گرفتیم. در حالی که مو که رفتیم مثلاً پس آمدم، خو باید بجای مو تحصیل کنه، دوباره مکتب بوره، ازونا یک نامه گرفتیم که اونا تایید کد ما ره. یک تاییدیه گرفتیم، دیگه شورای افاغنه، امو شورای که ایران داشت، امو مهاجرین، امو نامه ره قبول کد و مدرک داد.

سوال: امی مدت ۱۰ سالی که د بامیان کار موکدین، خب آدمیه، آدمی یک عضو از جامعه خوده. باز د پالوی کار و فعالیتای اجتماعی و کاری که بری زنان موکدین، سنت‌ها و رسومی که بر تان مهم بود، چه بود؟ مثلاً میتنیم از نوروز نام بگیریم. اعیاد یا وفات آدما با تدفین و ترحیم و اینا چقدر مطرح بود، چقدر مساله بود؟ چقدر خود شمو د کدام ازینا دوست داشتین اشتراک کنین؟

جواب: البته خب هرکس د هر منطقه سنت‌ها و فرهنگای خود خوره دره. سنتها، فرهنگ‌ها، هم سنت خوب داریم ما، هم بد. فرهنگ هم فرهنگ خوب داریم هم بد. فرهنگای پسندیده‌ای که دور هم جمع موشیم و عاروسیا شمو گفتین، عاروسیا ره می گرفتن، مردم حتا یاد میه که مه دختر مه د بامیان عاروسی کد. مه امو شیوه‌ای که خود مه داشتوم، برنامه‌ریزی‌یا ره پیش خود خو انجام میدادوم. یک دغه دیدوم که منطقه یک عده‌ی از موی سفیدا جمع شده و سر از مه خیلی ناراحته، گپله دره که تو کاری بدی کدی. مه حیران

مندوم که چه کاری بدی کدوم. عاروسی از مویه، نه، موگفت که تو خبر ندی از رسم منطقه، اینالی مو د ای منطقه که زندگی موکنیم، یک شو پیش ما مثلاً بزرگا ره اینجی جمع موکنیم، مبین یک نان جور موکنین، بزرگا ره نان میدین. یعنی مو اینی طو یک مراسم ره می‌خواهیم بگیریم، شمو چه کار کده متنین. که ما اونجی اینه ما مثلاً عده‌ای، یک عده استه که ای جوانای سر کشکه که مزایمت نکنه. اونا ره سر جمع موکنیم، چه موکنیم، گپ می زنیم. و نان جور موکنیم، آشپز میاریم د شمو، خدمت‌کار میاریم. اینی همه ره مردم انجام میدیه. باز ما ازی بسیار خوشمه آمد. چقدر یک اشتراک خوبی! ما ازونا معذرت خواهی کدوم، گفتوم ما خبر نداشتوم ازی گپ، چون که مه خیلی مصروفوم، د ازی چیزا نبودوم. و خیلی خوبه! چه کنوم ما؟ اینالی دوباره شمو ره میمان کنوم؟ چه رقم؟ گفت نه دیگه، امیقس که گفتی، خوبه. ما صبا مییم. تمام برنامه ره ای مردمای کلان گرفتند، اینی هر کدام یک بخش ره گرفتند که ظرف از کجا بیارند، فرش از کجا بیارند، نمی فاموم کجاها را زنانه جور کنه، کجاها ره مردانه جور کنه. اینی کل شانه اینا برنامه‌ریزی کدن. و ازی برنامه خیلی خوشمه امد، ازی فرهنگ همبستگی خیلی خوشمه امد. و فرهنگای بد هم داشتند البته که ناراضی ام بودیم. او فرهنگ، فرهنگ طویانه بود که زیاد می‌گرفت. یا مثلاً بخش خور بود می گرفت که موگفتند دختر ره که میداد، بچه ره موگفت اینی چیزا ره باد جور کنی. مثلاً تو فرض کو که ما اینی قدر نفر دریم، ای کاکا دره، ماما دره، خاله دره، عمع دره، اینا ره باید پیسه بد، بخش بدی. ای فرهنگ بود که اگر او نداشت، او بچه او ره از کجا موکد؟ باید قرض موکد. اینی قدر گاوبیار، اینی قدر گوسفند بیار که صبا او ره بکشیم که مردمه نان بدیم. ای فرهنگای culture های بدم بود، ولی در کل باز مردم یک فرهنگای خیلی خوب هم داشت. مثلاً د قسمت چه گفتین شما، د قسمت تدفین و عزا اینا گفتین که مردم بسیار به خوبی دور هم جمع موشدن، اگر کسی نداشت، پیسه جمع موکدن.

- اگر عضو خانواده‌ای شان فوت میشد؟

-بله! اگر عضو یک خانواده‌ای فقیر فوت میشد، دیگران جمع موش دایره کمک موکد که هم مراسم ازو خوب تیر شوه، هم دفن ازو خوب تیر شوه، هم اینا ضربه دیگه‌ای نیبیه. اینا فرهنگای خیلی خوبی بود.

سوال: اعیاد چه رقم بود؟

جواب: اعیاد خب چون که هم جنبه‌ی مذهبی دشت، هم جنبه‌ی اجتماعی، بیشتر جنبه‌ی مذهبی شی بین مردم رواج پر رنگ تر بود. مثلاً اینی عید چه بود عید قربان بود، عید فطر بود، اینا ره زیادت‌تر مردما خوشا خوشا می‌گرفت. کسی هم اعتراض نموکد، چون اعیادی بود که مذهبی بود. ولی عید نوروز د دو دسته قرار می‌گرفت؛ باز یک عده خیلی مثلاً دوست داشت عید نوروزه به عنوان عید مثلاً اول سال یا مثلاً بهار یا شروع یک فصل، شروع یک سال بگیره و یک عده‌ای دیگه ازی سو استفاده موکد که مثل ملاها بود که اعتراض موکد د بین مردم که ای اصلاً از ما نیه، نباید گرفته شونه. ای دو دسته‌گی پیش می‌ماد و یک مشکلات پیش می‌ماد.

سوال: ملاها معمولاً به چه اعتراض موکدن؟

جواب: دمی نوروز که نوروز از ما نیسته، نوروز از دیگه مردمه که کم شده بود که نوروز اصلاً اصلاً از مردمای کفر آمده. امی سالای آخر که بامیان ما بودیم، مردم د نوروز یک جشنی خیلی بزرگی ره می‌گرفت، میله می‌گرفت، د زیر بودا که‌بچه‌ها جمع موشدن دمبوره می‌زدند، می رقصیدن و شعر میخواندن و اینا اینجا دخالت موکد که اینا از ما نیه ۷ اینا کفری یه، اینا اینطوره، اونطوره، چرا ایطو کارا موکنین.

- کدام جشنواره هم می‌گرفتند هر سال. امو چه بود نامش؟

جواب: جشنواره راه ابریشم ره زیاد می‌گرفت. د بامیان او ره هم د تابستان می گرفت که امو یک جشنی بود که خارجیا هم کمک موکد، منظور شان بود که مردم دور هم جمع شوه، شادی کنه، از فرهنگای خو یاد کنه، از مثلاً جوانا خوده نشان بدیه. ای بود. ولی بازم به همی مشکلات بر موخورد. به همی مشکلات بر موخورد که نباید گرفته شوه ای چیزا که یالی باز همه ره از روی مردم گرفتن.

سوال: باز اینمی ماسم، اعیاد، نوروز، عروسی، اینا از دوره‌ی کودکی شمو هم یاد شمو منده که چه رقم بود؟

جواب: دورهی کودکی مه یاد مه میه، چون ما تقریباً گفتوم که ۱۰ - ۱۱ ساله بودوم که از افغانستان خارج شدم. یاد مه میه ولی اوطور خاطره‌ای خوشی که ما د یک عیدی داشته باشیم یا چه داشته باشیم، نه، یاد مه نمیه. یعنی نداشتیم. یاد مه ازی میه که مردم او دوره امی نوروز که موشد، حلوای سرخ موکد، جمع موشد د منبر. یا جمع موشد یک گاهه می‌خرید د بین خود موکشت، تخسیم موکد، پخته موکد. دبله بام‌ها یاد مه میه که مردم جمع موشد دعا موکد. ای چیزا یاد مه میه، ولی به عنوان یک کودک اوطور نبودوم که ما اونجی مستقیم دخیل.

سوال: چه داستانا، آهنگ، ضرب‌المثل اگر یاد شمو منده باشه که از پدر خو شنیده باشین، چون مادر شمو نبود.

جواب: پدر ما یک ادم خیلی چه بود، داستان زیاد موگفت د ما. اونا ره موگفتن نقلای اوسانه (افسانه). نموفاموم که اینی واقعیت ندره ولی یک چیزی بسیار جالبه. پدر خودمه خدابیامرز خیلی امی نقلای اوسانه زیاد موکد. داستان موگفت. ما یادم میه که ما سه تا از مه ریزه بود، سه تا کلان، شبا که پدر ما یک آدم دهقان بود دیگه، کار موکد. شبا که میمید، مانده، ذله، ما جمع موشدیم که قصه کو. او زمان نه برق بود، نه دیگه بود. یک دنه چراق موشک روشن موکدیم، موگفتیم قصه کو. شروع موکد بنده خدا قصه کدن. در امو بین قصه، د شانه مه خاو موبرد، مه یاد مه میه که د ما موگفت که یک برزنگی امد دو شد. باز ما موگفتیم چطور او دو شد؟ موگفت او مه خاو رفتیم. بسیار قصه‌های شیرین موکد که بعداً ها جواد خاوری که فکر کنم د یک کشور اروپایی زندگی موکنه، داستان نوشته کده بود، کتاب نوشته کده بود، از می قصه‌ها جمع آوری موکد. د مشهد امد پیش پدرم یک قصه ره ثبت کد. امو قصه‌ها ره د افغانستان د مو موکد.

سوال: کدام قصه شی یاد شمو نمانده که مختصر بگوین؟

جواب: چرا؟! قصه‌های شی زیاد قصه موکد. یاد مه میه که ما بسیار امو داستان چیزی خوش داشتیم که اول قصه خو یک چیزی طولانی بسیار موگفت. موگفت که بود نبود بودگار بود، زمین نبود شدیار بود،

یک آمد بیکار بود، در خوردنک تیار بود، در کار کدن بیمار بود. باز امزی خیلی خوش مه میماد که همیشه امو سر لوحه‌ی هر قصه شی امی بود. مقدمه شی. باز موگفت که قف پایه دردی نبود، پشت پایه گردی نبود، آمد و آمد. جد لغو، ققورتم ازو پیزار فیل د پای موش تنگ آمد. امی چیزا ره خیلی خوشمه میماد. موگفتوم که بوگی. دیگه ضرب‌المثل خیلی زیاد بلد بود. ما چند ضرب‌المثلی که امیلی خود مه استفاده موکنوم از، از پدرم بود. موگفت که هر وختی که یک گپ موشد، موگفت که فلانی از بی کوتگی شغال کوتل موکنه. ما پسان پسان. اول خو از مه یک ضرب‌المثلک بود. پسان پسان ای موگفتوم راس موگه، در هر زمینه‌ای که موشد، ایره د یاد خو میوردم که راس موگه. از آدمای که از بی کسی د یک کسی تکیه موکنه که او کس نیه. او هم یک آدم درست نیه. موگفت که فلانی از بی کوتگی شغال کوتل مونه. ای مثل منظور ای یه که ببینین اگه مثلاً ما در قالب سیاسی هم فکر موکنیم، مه خیلی ایره در افغانستان زیاد فکر کدوم که اگر مورفتیم مثلاً موگفت که د فلانی رای بدین، د یک رییس جمهور آمده، مرد پسند اید کس نبود. اما اید کسم نبود که دیگه باشه که رای بدی. موگفت مجبوره امی ره بگیریم دیگه. یعنی موگفت که از می حالی سگ که ندی، امی شغال هم خوبه دیگه. دنبال همی ره بگیریم. همچون چیزی!

- چیزی شبیه انتخاب بین بد و بدتر؟

- اره! بد و بدتر! دیگه ایکه ضرب‌المثلی که خیلی چه بود، پدرم همیشه استفاده موکد، موگفت که کار زور کار ندره، دُرد کا دره. همیشه موگفت. موگفت که وختی یک کاری که موکنی، روش شی پیدا کو، زور نزن. روش کاره پیدا کو، برنامه کاره پیدا کو، باز کار د تو آسان موشه. موگفت کار زور کار ندره، دُرد کار دره. ای مه خیلی خوشم میماد. دیگه زیاد ضرب‌ال‌ثلا بلد بود، زیاد قصه‌ها بلد بود. اموچیزا ره مام استفاده موکدوم د بچای از وخت. بچای مه امیالی هم میگه که اووو او ره ایطو گفتی.

سوال: دوره‌ی دوم که د افغانستان رفتین، چه غذاها، صنایع دستی و یا کار بخشی از زندگی روزانه‌ی خانواده شمو بود؟

جواب: د خود یا د مردم؟

- هم خود شمو و هم مردم.

- مردم صنایع دستی خو مردم خودون شمو میدنن که به مناطق هزاره یکی از درآمدی یکی از benefit یا فایده‌ی مردم، خود مردم شخصاً، صنایع دستی شی یه. منابع درآمد اول د خود شان و پسانا د درآمد شده بود. اول خو اگر کلایه، اگر لباسه، اگر مثلاً فرشه که خود شان استفاده موکنه، از پشم گوسفندی که دره، ازی شیر و ماست و چیز چیز د خانه جور موکنه که خود شان استفاده کنه. پسان پسان ایطو شده بود که د بامیان، سالای که ما رفتیم، که بسیار تغییرات آمده بود، زنا ازی سودا موکد. ازی کسب درآمد موکد از صنایع دستی.

سوال: چه جور موکدن؟

جواب: د بامیان خیلی از بازارهای زنانه دشتیم. گیلیم می‌آورد از گلیم بافی می‌کد زنان، ازونا می‌خرید و می‌فروخت. لباسی دست‌دوزی که جور موکد د بازار می‌آورد د مردم می‌فروخت. دیگه حتا حتا چکه و قروت و ماست می‌آورد د بازارا سودا موکد، ازونا پیسه جور موکد. اینا بود. ولی در خانواده ما، ما خودیم شخصاً ازی چیز نداشتوم. به خاطری که مو نه مال (مواشی) داشتیم، نه گاو دشتیم و نه چه. ولی پسان یک فکری که مه کدوم که باید یک کارخانه چپس بزیم، او هم امی بود، فکر امی بود که از کچالوی بامیانی که مردم کشت موکد، باید یک استفاده‌ی دیگه‌ای شوه. که ما قصد دشتوم ایره گسترش بدوم. و پلان درازمدت بری خود خو ام جور کده بودوم که متأسفانه شیشته نتانستوم د افغانستان و برآمدوم. او برآمدنم هم باز یک داستان بود که ما چرا برآمدوم. اگه یاد شمو میه ۲۰۰۹ د پارلمان افغانستان یک قانونی به نام قانون احوال شخصیه [اهل تشیع] برآمد که هم خارجی‌ها اعتراض کد و هم مردم. او قانون بود که شیعیان باید ... او از یک دفتر یک کسی که مثلاً شیعه بود دیگه در افغانستان، آغای محسنی، از دفتر ازونا برآمده بود که او نا او ره برده بود د پارلمان، پارلمانم او ره accept کده بود، داده بود که چاپ شوه (به صورت رسمی تبدیل به قانون شوه). او قانون خیلی ماده‌های فراوان داشت، از جمله ماده‌های که یاد میه که ما اعتراض کدیم

سر ازو، ماده‌های بود که در مورد زنا بود. که یکی از ماده‌هایشی ای بود که اگر در قانون احوال شخصیه اهل تشیع اگر شوهری ده سال گم شوه، زن حق ندره بوره. بشینه باید. بدونی که خرچ بدیه، بدونی که مثلاً چه کنه، بشینه. ای یکی از بدی یای شی بود. یکی دیگه بود که حق حضانت از شوهره، از زن نیه. اگر طفلی داشته باشی، باید شوهر تسلیم شوه در صورت جدایی. ما سر انزی چیزا اعتراض کدیم. ما د کابل بودوم. او زمان یک training داشتوم، از طرف شفاخانه کابل بودوم که امی شد. ما با یک عده‌ای از زنا جمع شدیم، تظاهرات کدیم. تظاهرات که کردیم، ما دوباره برگشتوم د بامیان که غوغایه. د هر مسجدی علیه از مه درو سخنرانی موکنه که فلانی علیه مذهب شیعه گپ زده. که در حالی که ای گپ نبود. خب ای باز هم ما کوتاه نمودوم، گفتوم خیره اینا یک چیزیه که مردم میگه دیگه، اینمی طور استه. ولی خب سال ۲۰۱۰ ما د انتخابات پارلمان خوده کاندید کدوم از طرف بامیان. ما خودخو مستقل کاندید کدوم؛ ما گفتوم مه محک میزنوم. ایره ما فامیده بودوم که رای نمبروم. اما ایره محک میزنوم که چقدر آگاه شده. آیا مردم همی حرفایی که ملاها گفته، گرفته د مه رای میدیه یا ایکه آگاهانه خود شان رای میدیه. که متاسفانه رای نبردومو تخریب ام شدوم بسیار زیاد. حتا ایطور شد که ملایی د مسجد سخنرانی کده بود که بریم خانه خانم رضایی ره آتیش بزیم. خلاصه بازم مردم نه ایشته، گفته نه، نکنین، به خاطری که او زمان والی بامیان حبیبه سرابی بود؛ نکنین شما ره بندی موکنه، چه کار موکنه اینا. باز دیدوم که نموشه دیگه، باید گریخت. آگه نه ما بسیار دمی فابریکه‌ی که زده بودوم، بسیار یک آینده‌ای دراز مدتی ره د ازی فکر کده بودوم که مه میتنوم. مه ایره کلان موکنوم، ایره جهانی موکنوم. اما متاسفانه فرار کده رافتوم از افغانستان.

سوال: جامعه‌ای که شمو در او زندگی می کردین، هویت هزارگی خوده چه رقم ابراز می‌کدن؟

جواب: مو خو بامیان خو اکثراً هزاره یه. بامیان اکثراً هزاره یه. آلی ایطور بری شمو بوگوم که آلی کسی نمیتنه که هویت از تو ره انکار کنه، یا کسی نتنه بوگه که ما هزاره بییم. یک زمانی بود. یک زمانی خیلی سابق آگه ما برگردیم، ما کابل که یگو دغه، مثلاً امو زمانی که ما از بامیان برآمدیم د اول اول، د کابل آمدیم، د کوچه و بازار موگفتند که راه نروین که شمو ره به عنوان یک هزاره میزنه. و کمه‌ای بدی که استفاده موکد، هزاره موش‌خور گفته د کوچه‌ها می دواند. ما طفل بودیم. آلی د دوره‌ی دومی که ما بامیان

رفتوم د کلانی، ایدکس انکاری از نه خود ما کی تنیستیم ای چیزه تاشه کنیم که هویت ما هزاره نیسته، نه کسی ما ره گفته می‌تنست که تو هزاره نیی. مام با یک افتخار بسیار سر بلند موگفتیم مه هزاره بییم. ما ایکه تا به حاله ای که مثلاً د دوران‌های حکومت‌های دموکراسی که در افغانستان آمد، که اگر هزاره‌ها ره نمی‌خواستند اینا پیش رفت کنه -که مردم به زور خود خو پیشرفت موکد، او د سیاسی ازونا بود اما در مناطق یا د بین چیز عامی گفته شده نمی‌تنست نه. یا مثلاً د زمان اشرف غنی مه یاد میه که ما او زمان کانادا بودوم که کانکور ره می‌خواستند که سهمیه بندی کنند. ای یک چیزی بود که میدنست که هزاره‌ها کسایی یه که اگر ما جلو شی ره نگیریم، تمام دانشگاه‌ها را پر موکنه، تمام تحصیلات عالی ره می‌گیره. به امی خاطر بود که موگفتن چون که پشتون ها زیاده، و باید سهمیه بندی کنیم که اینا سهمی درشی نرسه. ای چیزا د سیاسی بود، ولی در مناطق کسی نمی‌تنست که هویت از تو ره انکار کنه یا خودت چه کنی.

سوال: به یاد دارین که خانواده شمو با جوامع دیگه چه رقم د تعامل بودند، جوامع غیر هزاره؟ با جوامع هزاره که د منطقه تان زندگی نموکد، با اونا روابط چه رقم بود؟

جواب: والا روابط مردم بین غیر هزاره‌گی نسبتاً خوب بود. اوطو بین مردم. اوطور نبود که ما مثلاً اگر یک همسایه تاجیک داشتیم، ازو خبر ندشته بشیم یا اونا از ما خبر ندشته بشه، مخصوصاً که ما خود مه که د شفاخانه کار موکدوم، سر قابله‌ای بخش نسایی- ولادی بودوم، خیلی از مردمای دیگه از ولسوالی‌های قندک، ولسوالی یای دیگه‌ای که غیر هزاره‌گی بود، میمد ایل مره پیدا موکد و همراهی مه گپ می‌زد. ما قد ازونا ابطور خوب بودیم. ولی خوب در قسمت بالاتر شی بازم تکرار مونوم که در قسمت سیاسی شی باز اینا مساله‌ساز بود، نمیشتند.

سوال: آیا شمو یا خانواده شمو د افغانستان به عنوان یک انسان هزاره دچار کدام مشکلی خاصی شدین گاهی د مو مدتی که د افغانستان زندگی موکدین؟

جواب: در اوایل اوایل که بله، ما گفتیم که مناطق ما بامیان، جایی که ما زندگی موکدیم در دفعه اول که پدرم زندگی موکد، زمینای کوچی زیاد بود و کوچیا با زور و قدرت خودون خو میمد زمینای مردمه چه میکند، یعنی کشتی که مردم میکند، او نا ره با شتر و مالی که داشتند، موخوردند. مه یادیم میه که ما وختی که کوچیا د ما سالی که برآمدیم، کوچیا که آمد، جنگ شد، داوود خان بود. و خود کوچیا گفت که بر ما شاغلی داوود خان گفته که زمینای هزاره را بوخورین. اگر گوسفندای شمو خورده نتسنیت، خودون شمو قد دان خو بچرین. ای بر مه بسیار جالب بود، بسیار اینی غم‌انگیز بود. ای مشکلاته ما در دوره های اول د کودکی خو داشتوم. اما د دوره دوم که مو رفتیم، هم متاسفانه همی چیزا د مناطق هزاره جات زیاد بود. شمو فرض کنین که وختی که حکومت دموکراسی ام آمده بود، مردم هزاره رای داده بود د ای مردم و متاسفانه انتخاب کده بودن امینا ره. باز امی بود که کوچی‌ها بیدار موکد. البته د بامیان نامده بود، د بهسود و اینجا بیداد موکد و به عنوان یک هزاره ما یک دغه یادیم میه که ما رفته بودیم کابل از طرف انجمن قابله‌های افغانستان که او تشکیل شده بود با انجمن دیگه کشورهایی مثلی امریکا و دیگه و دیگه، ما د یک جلسه که رفته بودیم، یک دو دنه قابله از قندهار بود. وختی یکی از دخترای ما از بامیان یک قابله‌ی بسیار لایق که تحفه (جایزه) گرفت و تمام سوالات خارجیا ره جواب داده بود، قابله قنداری گفت که ما بسیار خوشال نیستوم که بامیان ایقس رشد کده باشه. ما اونجی فامیدوم که چقدر کار زیاده که مردم کار موکنه.

سوال: یک مساله دیگه ره پیشتر اشاره کردین، اگر د مورد اسماعیل خان که چون شمو هزاره بودین، اجازه نداد د هرات خانه خوده جور کنین. به زمینی که اونجه خریده بودین، چه اتفاق افتاد؟

جواب: ما زمین ره نساختیم دیگه. اینی باز ما وختی که طالباً آمد، رفتیم پس، زمینا ماند اموطور ناساخته. ما انمو مدتی که اسماعیل خان بود، اینی شاو که ما بالا موکدیم، روز میماد چپه موکد، دیگه نساختیم. اموطو بود، ما د خانه کرایه بودیم. ما باد ازو که طالباً آمد که فرار کدیم رفتیم، پسان که چیز آمد، پسان که کرزی آمد، که دوباره که رفتیم، ما او ره سودا کدیم؛ امو زمینا ره. سودا کدیم که او زمان دیگه اسماعیل خان نبود دیگه. سودا کدیم و باز اینی نه به او قیمتی که او وختا خریده بودیم. دادیم رفت.

سوال: ازی قصه کنی که از افغانستان چرا تصمیم گرفتین که مهاجرت کنین به کانادا؟ دلایلش چه بود؟ بعد مسیری که آمدین چه رقم یک مسیری بود بری تان؟

جواب: ما د بامیان وختی که گفتوم پیشتر د شمو یادآور شدوم که مه یک هم تقریباً فعال اجتماعی و هم فعال سیاسی و هم فعال د بین مردم بودوم، مه د چند چیز د مشکل خوردوم. یکی که امی تظاهراتی که کدیم علیه یک قانون ضد زن د کابل، برداشتی غاطی که کدن که گفتن ای آدم ضد اسلام و ضد مذهب. که ما پس رفتوم د بامیان، وختی که رفتوم، دیدوم که بسیار غوغایه. د سر ازو ام ما ۲۰۱۰ خوده کاندید پارلمان کدوم. و اونجی ما رای که نبردوم، مردم د مه با همو حالت مه د هر منطقه‌ای بامیان که مورفتوم، میشنیدوم از امی مردم که تو امو آدمی استی که موگفتن که از دین برآمدی؟ نه، موگفتوم بخدا از دین بر نامدیم. خب ما د امو چیش ما مجبور شدوم که افغانستانه ترک کنوم. وقتی که ما د یک چیز پروژه که داشتوم، از طریق ازی پروژه لیستی که د کابل د سفارت امریکا داده بودوم، اونا مره پذیرفت که د یک training مره د امریکا روان کنه. ما د training د امریکا امادوم، باز تصمیم گرفتوم که پس نروم. گرچند ای تصمیم بر مه خیلی سخت بود، چون که مه تازه شناخته بودوم که وطن یعنی چه. مه نبودوم د وطن. تازه امو ده سالی که ما د بامیان بودوم، فامیدوم که باید مردم خود شان ای وطنه بسازه. اما مه مجبور شدوم به خاطری اولادای خود، اموطور که یک زمان که قصه کدوم که پدر مه مجبور شد افغانستانه ترک کنه از خاطر کوچیا، ما هم مجبور شدوم که از خاطر بچای خو ترک کنوم که اونجی بچای مرع تباہ موکنه. اینی اگر بیه یک روزی خانه مره آتیش بزنه، اگر بیه یک روزی بچای مره ببره، ما دیگه اینجی چه کنوم. مه امادوم، دیگه پس نرفتوم. پس نرفتم، طرف کانادا امادوم و جالب اینجا بود که ما وختی که طرف کانادا آمدوم، انگلیسی بلد نبودوم. و مه وختی که قد چند نفر صحبت کدوم که ما موروم طرف کانادا، کلگی موگفتن که تو ویزا نداری، اونجی ویزه کاره، ویزه کانادا حتماً کاره که تو ره از مرز بیله. ما تصمیم گرفتوم که نه ما موروم کانادا. ما چون قانون کانادا ره بیشتر خوش دشتوم د مورد زنا البته. بعد ما آمدوم نیویورک، از نیویورک قطار گرفتوم آمدوم د تورنتو، اینجی ماندگار شدوم. گرچند ای مسیر مسیری سختی د مه نبود، ولی خب ما تیر کدوم. آمدوم اینجی، دیگه ما پنج سال اوله مه تنه بودوم. در حالی که زبان بلد نبودوم، کسی ره نمیشناختوم د تورنتو، پنج سال اول ما تنه بودوم. فعالیت کدوم، درس خواندوم، مکتب رفتوم، مره انگلیسی که امیدوارم بودوم که دوباره بیوم د قابله‌گی خو شروع کنوم، اما نتانستوم. ما

مجبور شدم که کار خو ره الیش کنم. آشپزی ره شروع کردم. به مو صورتی که هر زنی افغانس و هر زن هزاره‌ای خوب آشپز است، مام امو ره شروع کردم. گفتوم ایره انجام میدیم. دیگه ما بعد از پنج سال خانواده خو ره خواستوم. بعد از پنج سال ما خانواده مه آمد. بعد دیگه باز بجای مه عاروسی کد، هرکس خانمای خو ره آورد. امی شد که ما ماندگار شدیم.

سوال: گفتین زبان بلد نبودین. اعتقادی که کمک کد شمو موفق شوین، چه بود؟

جواب: باوری که ما داشتوم ای بود که وختی که مه د ای سال‌های سختیای که د د هرجای که رفتوم، مهاجرت کردم، مهاجر داخلی هم مهاجره. رفتوم موفقانه سپری کردم. هرجای که رفتوم، جای خوده واز کردم، اجتماع خوده پیدا کردم. تانستوم ما اینی تقریباً بوگوک از همه سر نبودوم، ولی از کس پس ام نبودوم. اینج امی باور مره پیش برد مه میتنوم. چطور نمیتنوم؟ و ما رفتوم مکتب شروع کردم د سال اولم ما مکتبای ابتدایی که زبان الف-ب یاد میدد، اونجی رفتوم. بعد ازو رفتوم د قسمت بزرگسالا که میخوانه. مکتب بزرگسال، اونجی رفتوم. یک سه سال اونجه خواندوم. باز وختی که رفتوم د امتیان ددوم که بوروم دوباره دانشگاه یا کالجه بخوانم، قصد دانشگاه نداشتوم، کالج بخوانوم midwifery ره بگیروم، دیدوم که ای بسیار کالج اصلاً ندره. و مشکله! و تورو د university باید بوروم. و مدرک ایرانه ام قبول نموکد. و ما که وختی که ای گپ شد، د یک دو تا کورس به عنوان bridge موگه، اونجی رفتوم که او کورسای کوتاه مدته بگیروم. یک مدتی رفتوم، یک دو هفته فکر کنم رفتوم، دیدوم اینی واقعاً بر مه سخته. به خاطر ازی که وختی ما خواندیم، زمانی که ما خواندیم، با انگلیسی نبود. و مه زبانوم او قدر قوی نبود. یکی دیگه ای که مه د قسمت کمپیوتر خیلی ضعیف بودوم و گفتوم نه دیگه، ای تماماً شی باید د ای کار شوه قد ازی. باز انصراف ددوم. گفتوم نی مه نمیتنوم. آمدم کار خوره گرفتوم د امی جای که آلی کار موکنوم.

سوال: هزاره بودن امروز بلده شمو چه معنا دره؟

جواب: امروز هزاره بودن یک افتخاره! بری از مه مه به عنوان یک فردی از افغانستان، یک خانمی از افغانستان بر مه امروز هزاره بودن افتخاره. زن هزاره، مرد هزاره، پیر هزاره، جوان هزاره اینی کسی ره نمی‌بینی که در قسمت فرهنگ، پیشرفت و تحصیل فکر نکنه. همه‌ی شان کوشش موکنه. هم د قسمت پیشرفت قوم، هم در قسمت پیشرفت مملکت کوشش موکنه. ما وختی یاد مه میه که در افغانستان اگر دموکراسی آمد و قانون گفت که کشت خشخاش نکارین، هزاره بود که کشت نکد. وقتی گفت که سلاح نگیرین، هزاره بود که نگرفت. وختی گفت د پای صندوق‌های رای ببین، هزاره‌ها بود که رفت. وختی که گفت دانشگاه‌ها ره پر کنین، هزاره بود که رفت. هزاره بود که اینی تابع دموکراسی بود، در تابع قانون بود، اما باز مردم د اینمی چیزا دل شان تنگ موشد که چرا یا اینطوره؟ یا باید ایرقم پیشرفت نکنه. و امروز ما افتخار موکنوم که ما هزاریوم.

سوال: خی مه میتنوم ای رقم نتیجه‌گیری کنوم که هزاره امروزه بلده از شمو به معنای تب و تلاش برای پیشرفته؟

جواب: بله! بسیار. بسیار. یعنی در هر زمینه. امیالی ما دوستای ما دوستای غیر هزارگی که داروم د اجتماع کانادا، وا همیشه موگه که تو چرا د ای سن آلی کار موکنی؟ عا چه کنوم کار نکنوم؟ اینه دولت توره پیسه میدیه، قرار بیشی خانه نمازک خور بخوان. نه، ما اوطو کلان نشدیم. ما مردم بری ازی آدما موگوم ما مردم هزاره اموطو کلان شدیم که شو و روز برای یک لقمه نان پاک و حلال بدویم و او ره د دست بیاریم و بخوریم. که سر بار دولت، سر بار جامعه نباشیم. ای بری ما یاد داده شده، امیالی ام ما درو د دیگر یاد میدیم. به ای خاطر ما موگیم هزاره افتخاره.

سوال: چه داسته از سنت‌هایی ره امیدوارید که جوانان هزاره د آینده حفظ کنه؟ بخصوص جوانای که د کانادا تولد موشن و کلان موشن؟ هزاره اند ولی کانادایی.

جواب: به نظر از ما در قدم اول باید بری نسل آینده، نسلی که درو کلان موشه، هزاره بودند افتخار تلقی کنه. و چون که خیلی از جوامعی که داخل شده، امینجی ام جوانا قد دیگه غیر هزارگی، افغانا، فکر موکنه که ای هم افغانه دیگه، یک جای شده. ما خیلی کسا ره دیدیم که نموگیه که ما هزاره ایم. موگه ما افغانوم. در قدم اول باید در همه‌ی خانواده‌ها گفته شوه که هزاره یک قومه، یک قوم پر افتخار افغانستانه. و او باید حفظ شوه. دوم ای که زبان و culture هزاره‌گی از بین نرو. د بین خانواده‌ها تعلیم داده شوه. به خاطری ازی که ما و شما میدنیم که یک بخشی از مغز انسانها اگر تو زبان مادری، گویش مادری، او گویش مادری به معنای یک زبان فارسی که ما داریم، نیه. او گویش منطقه‌ای هست. اینا باعث موشه که طفل ما باهوش‌تر، فعال‌تر و پر افتخارتر کلان شوه. به ای خاطر استه که ای چیزا باید د بین چیزا آموزش داده شوه. ما بجای ما در حالی که د ایران د دنیا امده، سه تایی شیه هم می‌خوانه، هم دمبوره میزنه. ما د ایرن که بودیم، یک همسایه داشتیم، خارج از بحث نروه، یک همسایه داشتیم رو به روی ما می‌شیشته، او هم هزاره بود. ولی فکر کنوم که یک شناسنامه ایرانی داشت چه رقم؛ او بنده خدا خانه از مو که میماد، مره منت میداد که اینه بجای شیه د ایران د دنیا امده، موگیه که کوشیره مه کجایه. موگوم ای گپ مویه دیگه. ما چون هزاره بییم. موگفت خو چره اینا انطور یاد ددی؟ امی ایرانی چه موفامه؟ موگوفتوم ما د ایرانی چه غرض دریم که ایرانی چه موفامه. د بین خودخو گپ میزنیم. یا مثلاً بجای ما صدا موکد، موگفت کیین کجایه. ما یک جای نانی داشتیم که او ره د شیه موگفتیم کیین، کیین نان. کین کجایه. او اعتراض موکد که چرا بجای خو یاد ددی کیین؟! اینی چیزا باید فراموش نشوه د نسل‌ها. اینی بوره اموطو. افتخار!

سوال: د خصوص سختکوشی چه توصیه دارین؟

جواب: سختکوشی که یکی از چیزایه که ما فکر موکنوم د خون از مو مردمه اصلاً! فکر نکنوم او د چیز باشه، او اصلاً نسل در نسل رفته. اموطو که ما مثلاً خانواده‌ی ما، پدریم یک آدم دهقان سختکوشی بود که خودش ۷ اولاده نان میداد و هم مسایل زندگی دیگه ره؛ ای سرایت کد د از مو ۷ نفری که ما بودیم. و ما اینا ره بری اولادای خو چه کدیم، که امیالی اولادای مو امطو سختکوشه، نه. ما فکر موکنوم که ای خودش، وختی خودت، خود آدم د خانه تلاش فراوان موکنه، گفتوم یک هزاره ایچ وخت هزاره مفت خور

نمونه. مگر کم، زیاد نی. و ای نسل در نسل چه موشه، خودش خود به خود پیش موره. و فکر نکنم د توصیه کار بشه. ای یک چیزی ریشه‌ای یه.

سوال: پیامی که می‌خواهین برای نسل آینده بانین از خود، چیه؟

جواب: به عنوان یک فرد هزاره، به عنوان یک فردی که نه تمام دنیا ره، بخشی از چند کشور ره دیده و رفته، توصیه مه بر نسل آینده ای یه که د خود خو صادق باشن، د قوم خو صادق باشن، د کار خو صادق باشن، د زندگی خو صادق باشن و اینمی صداقت د جایی پیدا موکنه که موفقیت د زندگی شان پیش موبره.

سوال: چیزی مشخصی است که شماره امیدوار کنه د مورد نسل آینده ویا برعکس، نگران کنه؟

جواب: بله! هرکس نگرانی خود خوره داره. نگرانی فعلی از مه در نسل آینده هزاره امی گفتوم که با دیگه جوامع قاطی شده و یک مقدار انکار بعضیا موکنه، نگرانی ازی طریق استه که دیگرا بازم روی مغز ای جوانای ما کار نکنه. و کدام برنامه‌ای نباشه که دوباره مغزشویی کنه مردمه. یکی از نگرانیم ای یه، مخصوصاً کسایی که در کشورای اسلامی زندگی موکنه. و امیدواری مه ای یه که نسل هزاره بسیار به سرعت پیش میره. در هر جایی از سالی که ما آمدم که ۱۴-۱۵ سال موشه د کانادا، تا به حاله می بینوم که از خیلی از کشورهای غربی و کشورای خارج از افغانستان نسل جوان ما حتا در کرسی های سیاسی شیشته. ای خیلی امیدواری مره چه موکنه که اینی پیش موره درو. د قسمت‌های ورزش، د قسمت‌های سیاسی د قسمت‌های تحصیلی اکادمیک دیگه جوانی درو پیش موره. ای امیدواری یه و مره خیلی امیدوار موکنه که نسل ما درو یعنی واقعاً درو افتخار دیگه‌ای ایجاد موکنه. خب هرکس نگرانی خوده ام داره.

سوال: پیامی که به سایر کانادایی‌ها دارین چیه؟ چه چیزی ره دوست درین که سایر کانادایی‌ها د مورد هزاره، د مورد تاریخ و فرهنگ هزاره‌ها بفامند.

جواب: پیامی مشخصی از مه د غیر هزاره و کانادایی ها و غیر کاناداییا حتا ای یه که بورین مطالعه کنین. نسل هزاره ره از ابتدا بشناسن. هزاره ره از زمانی بشناسن که عبدالرحمن چه کد، هزاره ره از زمانی بشناسن که در زمان دموکراسی در افغانستان اینا چه افتخاراتی ره آوردن. هزاره ره از زمانی بشناسین که در هر اتفاق تروریستی چرا هدف قرار گرفتن؟ هزاره ره د زمانی بشناسین که این ها در تمام مراسمای خوشی اینا می‌خوان خوش باشن، شاد باشن و اینا می‌خوان که پیشرفتی قابل چشمگیری داشته باشن. اگر مطالعه کنن، بورن ببینن که نسل هزاره که در خارج از افغانستان درو فعالیت موکنه، چقدر زیاده. اینی شب و روز تلاش موکنن که به یک جایی برسن. ایره مه ازینا توقع دروم که مطالعه کنن.

سوال: کدام چیزی است که مه نپرسیده باشوم و خود تان بخواین اضافه کنین؟

جواب: اضافه کدن ای یه که باید ما شما نسل جوان توصیه مه ای یه که د قمست فعالیت های اجتماعی هزاره ها زیادتیر کار شوه. اینی نباشه به عنوان یک کاری که مثلاً به ما سپرده موشه، ما او ره پیش ببریم به عنوان یک پروژه ای نه. اینی زیادتیر ازی ام زیادتیر کار شوه. برای د شناختی که هزاره ها ره بشناسن.

تشکر!